

بررسی تطبیقی عشق در اشعار عبدالوهاب بیاتی و منوچهر آتشی

احمدرضا حیدریان شهری^۱
محدثه مفلحی^۲

چکیده

موضوع عشق یکی از مضامین مکتب رمانتیسم است. از جمله اصول مکتب رمانتیسم، دوری از وطن، دوری از معشوق و یادآوری دوران کودکی و نوجوانی است که عبدالوهاب البیاتی و منوچهر آتشی، دو شاعر معاصر عربی و فارسی هستند که تحت تاثیر مکتب رمانتیسم قرار گرفته و مضامین بدیعی از عشق را در شعر خود نمودار ساخته‌اند؛ از این رو شعر این دو شاعر از زوایای گوناگون، قابلیت بررسی تطبیقی را دارد.

از جمله نموده‌های مشترک عشق در شعر دو شاعر عبارتند از: حس دل‌تنگی برای وطنی که از آن دور مانده‌اند، یادآوری دوران کودکی و نوجوانی و عشق به معشوقه‌ای که آرزوی وصال او را در سر داشته‌اند و هرگز به او نرسیده‌اند. هدف از تحقیق حاضر، بررسی شعر دو شاعر از دیدگاه ادبیات تطبیقی است به گونه‌ای که وجوه تشابه بینش رمانتیکی و نمود نوستالژی در شعرشان به روشنی برای مخاطب تبیین گردد. در این پژوهش تلاش شده است تا اشعار این دو شاعر بزرگ در حوزه عشق به بکارگیری روش تطبیقی مبتنی بر تحلیل مورد کند و کاو قرار گیرد و تشابه خطوط فکری و شعری این دو شاعر بیش از پیش آشکار شود.

نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که هر دو شاعر توانسته‌اند مضمون عشق را با برخی وجوه مشترک به تصویر کشند با این تفاوت که البیاتی عشق را با ترسیم فضای ظلم و ستم جامعه برای مخاطب ترسیم می‌کند و با زبانی به دور از غموض و آتشی نیز در اشعار خود، عشق را با عنصر خیال در می‌آمیزد.

کلید واژه‌ها

عشق، نوستالژی، عبدالوهاب بیاتی، منوچهر آتشی.

^۱ دانشیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، heidaryan@ferdowsi.um.ac.ir

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد

۱. مقدمه

یکی از مهم‌ترین مضمون‌های شعری شاعران معاصر که به دلیل عوامل فردی و اجتماعی مختلف مثل: از دست دادن عزیزان، دوری از وطن، حبس و تبعید، یادآوری دوران کودکی و نوجوانی خود در زادگاه مادریشان و دوری از معشوق به آن پرداخته شده است، عشق است که این مضامین در زیر مجموعه رمانتیسم قرار می‌گیرند. مکتب رمانتیسم نیز به عنوان یکی از اصول کلی خود به این مطلب معتقد است و موضوع عشق یکی از مضامینی است که شعرای معاصر عرب و ایران بسیار در شعر خود به کار برده‌اند. تعریف افلاطون از عشق چنین است «عشق روحی بزرگ است مانند تمام ارواح؛ وسیله‌ای است بین الوهیت و انسان فانی؛ به این معنا که عشق تنها وسیله‌ای است که انسان را به سرمنشأ آفرینش متصل می‌سازد». عشق به گونه‌ای ساده و با زبانی روان در شعر دو شاعر نودار شده است، که هر دو شاعر بایبانی شیوا و به دور از پیچیدگی در قالب شعر نو به بیان عشق خود به وطن، معشوق و فرزند خود پرداخته‌اند، هر دو شاعری رنج‌دیده بودند که تمام این دلتنگی‌ها را در زندگی خود چشیده‌اند. اما عشق بیاتی، عشقی حقیقی و زمینی است ولی منوچهری از عنصر خیال در شعر خود بسیار بره برده است.

۱-۱. سوالات پژوهش

۱. بازتاب عشق در سروده‌های دو شاعر چگونه براساس مبانی مکتب رمانتیسم قابل بررسی است؟

۲. مضمون عشق در شعر دو شاعر چگونه قابل بررسی تطبیقی است؟

۱-۲. فرضیه‌های این پژوهش عبارتند از این موارد:

۱. هر دو شاعر متأثر از مکتب رمانتیسم بودند و بازتاب عشق را که یکی از مبانی این مکتب است در شعر دو شاعر به وضوح می‌توان دید.

۲. عشق در شعر دو شاعر به زیبایی نمایان شده است. این عشق که خود را در قالب‌های مختلفی نشان می‌دهد با زبانی ساده و بیانی شیوا نمودار گشته است. که می‌توان نمونه‌های بسیاری از آن را در شعر دو شاعر یافت.

۱-۳. پیشینه پژوهش:

در زمینه اشعار عبدالوهاب البیاتی و منوچهر آتشی، مقالات و پژوهش‌های زیادی تاکنون انجام شده است؛ از آن جمله: بررسی تطبیقی افکار و اشعار مهدی اخوان ثالث و عبد الوهاب بیاتی نوشته حدیث مرادی غیاث آبادی، بررسی تطبیقی غم غربت در شعر بدر شاکر سیاب و منوچهر آتشی نوشته یحیی معروف و فاروق نعمتی، نگاهی به زندگی و شعر عبدالوهاب البیاتی نوشته دکتر ناهده فوزی، بررسی یکی از مولفه‌های نوستالژیک (دوری از معشوق) در برخی اشعار منوچهر آتشی نوشته محمد ریحانی و ربابه قصابان شیروان، بررسی نوستالژی در شعر منوچهر آتشی نوشته محمود عباسی و یعقوب فولادی و پژوهش‌های زیاد دیگری انجام شده است ولی تاکنون در زمینه بررسی تطبیق مضمون عشق در شعر این دو شاعر هیچ گونه پژوهشی با این عنوان ارائه نشده است و این مقاله با هدف پرداختن به این موضوع تحریر گردیده است.

۲. رمانتیسم در لغت و اصطلاح:

واژه رمانتیک از واژه رمانز در فرانسوی گرفته شده است، رمانز به معنای زبان‌های محلی رومیایی می‌باشد که از لاتین ریشه گرفته‌اند؛ مانند: ایتالیایی، فرانسه، اسپانیایی، پرتغالی، کاتالانی و پرووانسی (هیث وجودی برهام، ۱۳۸۳: ۵). رمانتیک دومعنا دارد، یکی معنا خاص که صفت است برای مکتب شعری خاصی که در قرن نوزدهم در اروپا رونق گرفت و دنباله آن هم به ایران راه یافت و یک معنای عام که عبارت است از هرگونه شعری که حال و هوای غنایی و اندوهگین داشته و بر احساس تأکید فراوانی داشته باشد (زرقانی، ۱۳۸۳: ۲۱۶).

از لحاظ ادبی اولین حادثه عمده قرن، پیدایش مکتب رمانتیسم بود که امثال شاتوبریان و مادام دواستال آن را پی افکندند و کسانی چون ویکتور هوگو، لامارتین، آلفرد دووینی، آلفرد دوموسه، ژورژ ساندر و دیگران آن را توسعه دادند و آثار ارزنده‌ای بر اساس مبانی آن بوجود آوردند (زرین کوب، ۱۳۵۴: ۴۵۴).

آیزا برلین جوهر اصلی این مکتب را در این عبارت خلاصه کرده است: «حکومت مستبدانه هنر برزندگی»، در حالی که ولک آن را ترکیبی از عوامل زیر دانسته است: نگرشی خاص نسبت به تخیل، رویکردی خاص نسبت به طبیعت و کاربری خاص از سمبلها (فورست، ۱۳۷۵: ۱۵ و ۱۶). استاندال این گونه به تعریف رمانتیسم می‌پردازد: رمانتیسم هنری است که آثار ادبی مناسبی را در اختیار مردم می‌نهد تا بیشترین لذت ممکن را بدست آورند، و این آثار توجه شایسته‌ای به عادات و عقاید مرسوم زمانه دارند (همان: ۲۱). نظر آلفرد دوموسه درباره رمانتیسم این چنین است: «رمانتیسم نه تحقیر قانون و حدت کلاسیک است، نه در آمیختن کم‌دی با تراژدی و چیزی دیگر از این قبیل. بیهوده برای گرفتن پروانه‌ای بالهای او را می‌چسبید، زیرا رشته ظریفی که این بال‌ها را به بدن او وصل می‌کند در میان انگشتانتان نابود خواهد شد. رمانتیسم ستاره گریانی است، رمانتیسم نسیم نالانی است» (سیدحسینی، ۱۳۷۱: ۱۶۱). اصول مکتب رمانتیسم عبارتند از: ۱- آزادی ۲- شخصیت ۳- هیجان و احساسات ۴- گریز و سیاحت ۵- کشف و شهود ۶- افسون سخن (همان: ۱۸۰-۱۸۳).

۱-۲. نوستالژی:

واژه فرانسوی نوستالژی (nostalgia) برگرفته از دوسازه nosto به معنا بازگشت و algos به معنای درد و رنج است از دیدگاه «آسیب‌شناسی روانی» به رویایی اطلاق می‌شود که از دوران گذشته پراقتدار نشأت می‌گیرد، گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست نوستالژی ارتباطی تنگاتنگ با خاطره دارد، خاطرات شیرین دوران کودکی و نوجوانی، یا ایام وصال و ... در حیطه نوستالژی فردی و یادآوری خاطرات جمعی یک قوم که ریشه در تاریخ، فرهنگ و اساطیر آن قوم و ملت دارد، در حیطه نوستالژی جمعی، جای می‌گیرد. نوستالژی جمعی، گاه دونوع بشری را شامل می‌شود؛ مانند حسرت دور شدن از طبیعت و دوران یگانگی انسان با آن. این مضمون در آثار رمانتیک‌های غربی، مانند گوته و کوپر می‌توان دید (بهار و صدقی زهاوی: ۱۳۹۲: ۲).

۲-۲. نوستالژی و رمانتیسم:

در مکتب ادبی رمانتیسم، که تفکرات نوستالژی در آن هویداست، اصل «گریز و سیاحت است» آزرده‌گی از محیط و زمان موجود و فرار به سوی فضاها یا زمان‌های دیگر، دعوت به سفر تاریخی یا جغرافیایی، سفر واقعی یا بر روی بال‌های خیال از مشخصات آثار رمانتیک‌هاست. در این سیر و سفرهای جغرافیایی و تاریخی مرغ اندیشه نویسنده و شاعر به سرزمین‌ها و نقاط دور دست پرواز می‌کند. در سفر تاریخی شاعر یا نویسنده روح خود را به سوی سالهای پر احساس و جلال و جبروت قرون وسطی و رنسانس پرواز می‌دهد که از نظر فرید ریش شلگل دوره پهلوانان و عشق و افسانه پریان و خالق پدیده‌ای به نام رمانتیسم بود. یکی دیگر از مبانی نوستالژی در مکتب رمانتیسم «نوستالژی دوری از بهشت و روح ازلی» است، در این حالت شاعر احساس می‌کند از اصل خود دور شده است و مانند یک تبعیدی در این «غریستان» زندگی می‌کند (شریفیان، ۱۳۸۵: ۴).

۳-۲. عشق:

یکی از موضوع‌های بسیار رایج شعر رمانتیک عشق است که شاعران معاصر عرب، در مظاهر مختلف آن تحت تأثیر رمانتیسم غرب قرار گرفته‌اند. عشق رمانتیک معمولاً با خوشبینی شاعر مرتبط است، از این لحاظ دارای یک بعد روحی است، که در آن غالباً یک تجربه فیزیکی همراه یک تجربه متافیزیکی به صورت هم‌زمان، وجود دارد. شاعر رمانتیک دوست ندارد در یک حالت ثابت درونی بماند و تلاش می‌کند به بالاترین حالت‌های روحی دست یابد و رمانتیک‌ها زیبایی‌های زن را به وفور در شعر خود وصف کرده‌اند و هر آنچه را که در عشق به او، شایسته است را بیان کرده‌اند (سلیمی، ۱۳۹۰: ۱۴). خواجه عبدالله‌انصاری در مورد عشق جملات سوزان و آتشینی دارد وی در مقامات العارین فی باب العشق چنین می‌گوید: «عشق آتش سوزانست و بحر

بیکرانست، هم جانست وهم جان را جانان قصد بی پایانست و درد بی درمان ، عقل در ادراک وی حیرانست و دل از دریافت وی ناتوان، نهان کننده عیان است و عیان کننده نهان روح است (خلیلیان ، ۱۳۶۹: ۱۵). واژه عشق در قرآن وجود ندارد اما واژه‌هایی در قرآن وجود دارد که معنای حب و عشق را می‌رساند. از قبیل حبّ، ودّ و تبل و... و نیز در صحیفه سجاده این کلمه به چشم نمی‌خورد و اما در نهج البلاغه از این ماده (عشق) استفاده شده است (همان : ۲۱).

۳. درون مایه‌های عشق در اشعار عبد الوهاب البیاتی و منوچهر آتشی

۳-۱. نگاهی مختصر به زندگی عبد الوهاب بیاتی

عبدالرحمان احمد جمعه خلیل البیاتی در سال ۱۹۲۶ در قبیله‌ای از قبایل بغداد که «باب‌الشیخ» نامیده می‌شد به دنیا آمد. و این قسمت از شهر پر از مردم فقیر و برجوازی بود و پدر بزرگش کشاورز بود که از خانواده دور شده بود و در بغداد در روستایی نزدیک که «سلمان باک» خوانده می‌شد هجرت کرده بود، اما پدر عبدالوهاب البیاتی تاجر بود و روستای البیاتی در قسمت شرقی جبل حمرین در استان شمالی در بغداد واقع شده بود و در این منطقه جماعت‌های اصیل و مختلف سکونت می‌کردند مانند: عرب، کرد و ترکمان و بعضی اوقات ازدواج بین آنها صورت می‌گرفت. البیاتی در سن ۷ یا ۶ سالگی در مکتب خانه حضور یافت و به طوری که قرآن را حفظ کرد و یک سال بعد به مدرسه عمومی منتقل شد و در بین این سال‌ها برتری البیاتی در فعالیت‌های تدریس و فرهنگی ظاهر شد (البیاتی، ۱۹۹۱: ۷). و در سال ۱۹۴۶ البیاتی به دارالمعلمین عالی در بغداد پیوست و به مرتبه لیسانس در زبان و ادبیات عربی در سال ۱۹۵۱ دست یافت و پنج سال در دارالمعلمین بود و بعد به مکتب‌خانه‌های زبان عربی و زبان انگلیسی و علوم اجتماعی پیوست (همان: ۹).

۳-۲. نگاهی مختصر به زندگی منوچهر آتشی

منوچهر آتشی در سال ۱۳۱۲ یا سال ۱۳۱۰ در روستای دهرود دشتستان بخش بوشکاری به دنیا آمد. آموزش ابتدایی و متوسطه را در مدارس بوشهر و آموزش‌های بعدی را در دانشسرای مقدماتی شیراز و دانشسرای عالی تهران (در رشته زبان انگلیسی) به پایان رسانید و از سال ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۵۹ آموزگار و در دبیرستان‌های بوشهر و تهران بود. وی در سال ۱۳۵۹ بازنشسته شد و به زادگاه خود بوشهر، بازگشت و در شرکتی خصوصی (مهندسی مشاور) به کار پرداخت. آتشی مدتی نیز در رده کارمند روزمزد، در صداوسیما در تهران مشغول به کار بود و سرپرستی بخش شعر مجله تماشا را برعهده داشت و آتشی سرودن شعر را از نوجوانی آغاز کرد و به تأثیر پذیری از محیط روستایی، نخلستان‌ها، دریا، صحرا و زمین‌های تفتّه جنوب ایران و با الهام از ترانه‌های فایز دشتستانی به کار شعر پرداخت، آتشی به رغم اقامت طولانی مدت در شهرهای تهران و شیراز و بوشهر به رغم آشنا شدن با مشکل‌های زندگانی و تحولات دنیای جدید، باز شاعری مهم و بومی و با نظر گاهی رمانتیک باقی ماند: تصاویری که او از صحرا، دریا، زمین و دود و دم روستا به دست می‌دهد گیرا و واقعی‌اند. اما زمانی که می‌خواهد جهان جدید و دگرگونی آن را بیان کند، تصاویر اشعارش ساده، احساسی و رمانتیک از کار در می‌آید که به هیچ وجه پیچیدگی و چند ساحتی دنیای مدرن را نشان نمی‌دهد (دستغیب، ۱۳۸۶: ۲۱).

۳-۳. عشق به وطن

در حوزه ادبیات گاهی شاعر یا نویسنده اثر خود را با احساسی از دلنگی همراه با حسرت و آرزوی دیدن وطن دیرینه خود می‌آمیزد. البیاتی در بیشتر سروده‌های خود فردی شیفته و عاشق سرزمین مادری ظاهر می‌شود، او سفرهای زیادی را تجربه کرده و سالهای زیادی در تبعید بوده است و بیشتر اشعارش را در دوری از وطن می‌سراید و وطن را معشوق حقیقی خود می‌پندارد، البیاتی در شعر «موالی البغدادی» بغداد را آرمانشهری می‌داند که آرزوی دیدن آسمان آبی، دجله و جویبارهای آن را دارد اکنون به تحلیل بخش‌هایی از این سروده می‌پردازیم:

بغداد یا مدینه‌النجوم / والشمس والأطفال والکروم / والخوف والهموم / متی أری سماء ک الزرقاء؟ / تنبض باللهمفة والحنین /
متی أری دجله فی الخریف؟ / ملتهباً الحزین / تهجرها الطيور / وأنت یا مدینه‌النخيل والبكاء / ساقیه خضراء / تدور فی الحدیقه‌الأصیل

/ متى أرى شارعك الطويل؟ / تغسله الأمطار / في عتمة النهار / وأعين الصغار / تشرق بطيبة والصفاء / وهم ينامون على الرصيف / متى أرى شعبي / يامدينة النجوم / يا وطني البعيد / لأجل عينيك أناشريد / لأجل عينيك أناوحيد / في هذه الدائمة السوداء / في هذه الأنواع متى أرى سماءك الزرقاء / ووجهك الصامد ... (البیاتی، ۱۹۹۵: ۲۵۴-۲۵۵).

ترجمه: بغداد یا سرزمین ستارگان / وخورشید و کودکان و درختان تاک / و ترس و غمها / چه وقت آسمان آبیست را می بینم؟ / باشوق و مهربانی می تپد / چه وقت دجله را در پاییز می بینم / که اکنون سراسیمه و اندوهگین است / پرندگان از آن هجرت می کنند / و تو ای سرزمین نخلها و گریهها / سیراب کننده و سرسبز / در باغی ریشه دار و اصیل می چرخد / چه وقت خیابان طولانیات را می بینم؟ / که بارانها آن را می شویند / در بین روز و چشمهای بچهها، با صفا و پاکی می درخشد / و آنها روی پیادهروها در تابستان می خوابند / چه وقت ملتّم را می بینم / ای سرزمین ستارگان ای وطن دور من / بخاطر چشمانت من طرد شده ام / به خاطر چشمانت من تنها مانده ام / در این دوره سیاه و تاریکی / در این فضا چه وقت آسمان آبیست را می بینم / در حالی که تو خاموشی گزیده ای ...

در جای دیگر شاعر با بیانی اندوه بار سرزمین خود را وصف می کند و به یادآوری خاطرات گذشته خود در سرزمینش می پردازد:

وفي قريتي كان أطفالنا / يغنون للأرض غب المطر / وكان الربيع يهز الحياة / يساعده في الدروب القمر / أيا قطرة من عبير / ويا وترأ من حرير / على سفح «حمرين» ... / ومعبودتي !! ليالي الشتاء الحزين / وصيحات أطفالك الشاحيين / وراء السحاب / حفاة ، عراء / تذكرني عهود السراب / بعين أبي المطفأه / بطيف امرأة / مجللة بسواد / وراء حقول الرماد / تذكرني سيول الجيع / وهم ينشون التراب / تذكرني بالمطر / يثير الفرح ... (همان: ۴۶).

ترجمه: و در روستا فرزندانمان / برای زمین آواز سر می دادند بعد از بارش باران / و فصل بهار زندگی را می آورد / و آن را در جاده مهتابی همراهی می کرد / ای قطره ای از عطر خوشبو / وای از حریر / برسطحی قرمز رنگ / وای معبود من / شبهای اندوهگین زمستان / و فریادهای کودکان لاغر و رنگ پریده / پشت ابرها / پابرنه و عریان / روزگار... را به یاد من می آورد / به چشمهای خاموش شده / به نگاه زنی / که به لباس تاریکی مجلل شده است / در پشت دشتهای خاکستر / مرا به یاد سیل های گرسنگان می اندازد / که خاک را می بلعد / مرا یاد باران می اندازد / که شادی را برمی انگیزد ...

منوچهر آتشی که همانند البیاتی سالها دور از وطن مادری اش و در لندن بوده است، و رنج غربت از وطن را چشیده، همواره به یادآوری خاطرات کودکی و نوجوانی اش در روستای دیزاشکن می پردازد و در این کار از تمام جلوه های طبیعت در شعرش بهره می گیرد و اشعار بسیاری در وصف وطنش می سراید که همه بیانگر غم و حسرت و دلتنگی شاعر برای وطن دیرینه اش می باشد که در برخی اشعارش در وصف خود از وطن دیرینه اش این چنین می سراید:

در عمق پاک دره دیزاشکن / نجواگران غارنشین پیر / از زوزه مهیب هیولایی آهنین / دیوانه گشته اند / کوه با تمام درختانش / بیدو بلوط و بادام / من کولی ام / سرگشته تمام بیابانها / و عاشق تمام بیابانها / با چادر سیاهم در کوچ جاودانم / از گوشه های دست نخورده / از تنگه های شرف نشینده بانگ زنگ / از قصه های شیرین با گوش دیگران / از سنگ، از سراب ... (آتشی، ۱۳۸۶: ۳۱۲).

و در سروده ای دیگر جلوه های طبیعت مانند آبهای روشن و سنگ چالها را مورد خطاب قرار می دهد و به گونه ای از جان بخشی به پدیده های طبیعت در شعر خود استفاده می کند و از آنها می خواهد که جان او را صفا دهند و بگونه ای زیبا و دلنشین این عناصر را در شعر خود به عاریت می گیرد و دلتنگی خود را زادگاهش بیان می کند:

ای آبهای روشن / در سنگ چالهای خشک / ای آبهای مانده زرگبارهای پار / چشم مرا صفا بدهید / چشم مرا کبوتر در باد مانده را / در سایه سار نیها / در بوته ها پنا بدهید / دست مرا که وسوسه کاشتن در اوست / با موج های کوچک، با قطره های سرد / جلا بدهید ... / من کولی ز طایفه و وامانده ام / و وامانده ام از قافله / تنها میان صحرا، تنها میان کوه / میخ سیاه چادر خود را می کوبم هر شب ... (همان: ۳۰۹).

تطبیق: از وجوه مشترکی که در درون مایه‌های شعر دو شاعر در عشق به وطن و زادگاه مادری خود می‌توان دید این است، که هر دو شاعر سرزمین را آرمان شهری می‌دانند، که از آن دور مانده‌اند و هر دو آرزوی بازگشت به وطن دیرینه خود را دارند و این دل‌تنگی به وطن را با استفاده از جلوه‌های طبیعی در وصف وطن خود بیان می‌کنند بیاتی در سروده‌های خود جلوه‌های طبیعی مثل باران، آسمان آبی، وصف دجله، بهار بهره برده است همانطور که آتشی نیز پدیده‌های طبیعی را مانند: درختان بلوط و بادام، آبهای روشن، سنگ‌ها، در شعر خود ذکر می‌کند و با کمک گرفتن از تمام جلوه‌های طبیعی فضایی زیبایی را برای مخاطب مهیا می‌کند و به گونه‌ای دل‌تنگی و حسرت خود را بیان می‌کند اما آتشی خود را دور مانده‌ای از وطن می‌داند که هیچ نام و نشانی ندارد و هویت خود را از دست داده است و بازگشت خود را به وطنش بیهوده می‌داند، اما بیاتی چنین اعتقادی ندارد و بیشتر به تصویر کشیدن فضای ظلم و ستم حاکم بر وطن خود می‌پردازد.

۳-۴. عشق به معشوق

عشق ورزیدن یکی از ویژگی‌های انسان‌ها است که از زمان خلقت بشر با او همراه بوده است یکی از جلوه‌های این عشق، عشق به معشوق است بیاتی در جوانی خود عاشق دختر همسایه خود بوده است که نتوانست هیچ وقت علاقه‌اش را به او بیان کند و از او به نام‌های عائشه و لیلی یاد می‌کند و او را به عنوان یکی از رموز شعری خود قرار داده است:

یا امرأه تموت فی الولادة / تارکة ولیدها فی الأسر / لن تبعثی / فسید الآلام / طوی جناحیه علی جراحه و نام / کتبت فوق الصخر / اسمک یا حبیبتی و فوق الموج البحر / فمحت الریاح ما کتبتہ / وها أنا فی الأسر / أکتبه ثانیةً فوق الرخام القبر... (بیاتی، ۱۹۹۶: ۹۶).

ترجمه: ای زنی که در هنگام زایمان میمیری / و فرزندت را در اسارت رها می‌کنی / بازنگرد / زیرا سرور دردها / بالهایش را بر زخم‌های او پهن کرد و خوابید / نامت را بر روی صخره‌ها نوشتم / ای محبوبم / بر روی موج دریا / پس بادهای آنچه را که نوشته بودم پاک کردند / و من در اسارت هستم / و بار دیگر اسمت را بر روی قبر می‌نویسم
و در شعری دیگر در عائشه را رمزی بزرگ برای همه موجودات قرار می‌دهد:

حین انتظر الشاعر ماتت عائشه فی المنفی / نجمه الصبح صارت: / لارا و خزامی / هنداً و صفاء / و ملیکه کلّ الملكات / تمثالاً کنعانیاً / نار حریق فی أبراج البترول / و فی آیات « نشید الإنشاد » / ودماً فوق السطور التوراة / و جباه لصوص الثورات / صارت نیلاً و فرات / و نذور الفقراء / فوق الجبال الأطلس / قافیة فی الشعر أبی تمام / صارت بیروت و یافا / جرحاً عربیاً فی المدن الإبداع / منذوراً للحب، و مسکوناً بالنار / صارت عشتار (همان: ۲).

ترجمه: هنگامی که شاعر انتظار می‌کشید عائشه در المنفی مرده است / ستاره صبح (عائشه) لارا و خزامی / هند و صفاء / و ملیکه همه ملکه‌ها شد / مجسمه‌ای کنعانی / مانند آتش، انفجاری در برج‌های بنزیل / در بیت‌های شعر «بهترین سروده‌ها» شد / و مانند خونی بالای سطرهای کتاب تورات / و پیشانی دزدان انقلابها / نیل و فرات شد / و نذرهای فقیران / بر فراز کوه‌های اطلس / قافیه‌ای در شعر آبی تمام / شهر بیروت و یافا / زخمی عربی‌ای در بین شهرهای پیشرفته شد / قربانی شده برای عشق و سکونت گزیده در آتش / الهی «عشتار» شد ...

آتشی نیز بخشی از دیوان گسترده خود را به وصف معشوق و دوری از او اختصاص داده است، او در زندگی خود چندین بار عاشق شده است، اما همواره عشق به یک دختر را در سر می‌پرورانده است، که در خیالات خود پیوسته با او سخن می‌گوید و به گونه‌ای از عنصر خیال در اشعار خور بسیار بهره گرفته است. او در سروده «در غبار خواب» در وصف معشوقه‌اش که در سن جوانی بدرود حیات گفت چنین می‌سراید:

از عمق شب ستاره‌ای آمد نفس زنان / از موج‌های اشکهای من افتاد و جان سپرد / چون چشم آهوئی که بر سرچشمه‌ای رسید / چون قلب آهوئی که به سرچشمه‌ای فسرده / با مرگ او ستاره قلبم به سینه سوخت / با مرگ او پرنده شعرم زلب پرید / بادی وزید و زوزه کشان آب را شکست / ابری رسید و مرتع مهتاب را چرید... (آتشی، ۱۳۸۶: ۱۰۱).

و در سروده‌ای دیگر، حسرت دیدار معشوق خود را می‌خورد و این دل‌تنگی و حسرت را با ابیاتی اندوه باره تصویر می‌کشد: در انتظار شبابم / ایستاده‌ای و نمی‌آیی / واپس می‌نگرم / همچنان ایستاده‌ای / با من نیامدی به کوچه‌های جوانی / با من نیامدی / به ساحل‌های میان سالی / و نیستی به سایه‌سار پیریم / کاش می‌ماندی و با توجوان می‌ماندم / کاش نمی‌رفتی و با تو پیر می‌شدم .. (همان: ۹۴۱).

و در سروده «خاکستر» بار دیگر این حسرت و دل‌تنگی را با خلق فضایی از یأس و ناامیدی بیان می‌کند: دریغا ای اتاق سرد / بسان دره‌ای تاریک / دلت از آتش گل‌های گرم صبحدم خالیست / توهم ای بستر مغشوش / چو ابری سینت سرد است و مهتاب لطیف پیکری در پیچ و تاب نیست / گراو صبح است بر کاشانه‌ای اکنون / دریغا من شب بی‌اخترم اینجا / اگر او آتش گرم است در هر خانه / من خاکسترم اینجا... (همان: ۶۵).

تطبیق: در شعر هر دو شاعر جلوه‌هایی از یأس دیده می‌شود، هر دو شاعر آرزوی وصال به معشوق را در سر می‌پروراندند و درد فراق از معشوق را چشیده‌اند و این اندوه را به شیوه‌های مختلفی بیان می‌کنند، البیاتی با به کار بردن کلمانی؛ مانند: قبر، موت، النار و جرح فضایی از اندوه را بر سروده‌اش حاکم می‌کند و به گونه‌ای فضایی از ناامیدی را وصف می‌کند و مرگ معشوق خود «عائشه» را به تصویر می‌کشد، منوچهر آتشی نیز کلمه مرگ را در شعرش به کار برده و فضایی غمگین را همچون البیاتی به تصویر کشیده است و خود را در نبود معشوقه‌اش همچون خاکستری می‌داند ولی آتشی در اشعارش همواره با معشوقه‌اش سخن می‌گوید و عنصر خیال‌پردازی به گونه‌ای بارز در شعرش ظاهر می‌گردد ولی البیاتی با بیانی ساده و حقیقی از معشوقه‌اش سخن می‌گوید و خود را در گیر خیال‌پردازی در وصف حال و احوال خود با معشوقی که آرزوی وصالش را داشته است نمی‌کند.

۳-۵. عشق به فرزند:

یکی از دغدغه‌های شاعران معاصر یاد عزیزان و خویشاوندان دیرینه است، که یک نمود از آن یاد فرزند و بیان عشق و شیفتگی به او است که به گونه‌ای زیبا در شعر دو شاعر این عشق به فرزند دیده می‌شود، البیاتی که فرزند خود را خود را از دست داده است، در شعر خود دل‌تنگی خود را برای فرزندش در سروده «أغنیة إلی ولدی» اینگونه بیان می‌کند:

ولدی الحبيب / نادیتُ یاسمک، والجلید / کالیل یهبط فوق الرأسی، کالضباب، کعیون أمک فی وداعی / کالمغیب / نادیتُ یاسمک / فی مهبالریح / فی المنفی / فجاوبینا لصدی «ولدی الحبيب» / والقاتلون / یهنون أنفاسی، وفی وطنی المعذب / یسجنون آباء إخوانک الصغار / ویبشرون بالعالم الحرّ، العیید / وبمعجزات / دولارهم أمل الشعب / وواهب الموتی، الحیاه / ویرعون الأمهات / و یخضبون رایات شعبک، یا صغیری، بالدماء / وأنت «آه، لاتجیب» / آه، بلعبتک الجدیده، لاتجیب / وعیونک أمک فی الإنتظار... /

ترجمه: فرزند دوست داشتنی ام / اسمت را صدا زدم و برفها / مانند شب بر سرم فرود می‌آید، مانند مه، مانند چشمان مادرت در وداع بامن / مانند وقت غروب خورشید / اسمت را صدا کردم / در محل وزش باد / در تبعید گاه / پس انعکاس صدا جوابم را داد «فرزند دوست داشتنی ام» / وقاتلان / جانها را می‌گیرند، و در وطنم در عذابند / خاندان خواهران کوچکت را زندان می‌کنند / در حالی که به عالم آزادی بردگی را مژده می‌دهند / وبه معجزه‌ها / دلار آنها آرزوی مردم است / ومرگ را به زندگی می‌بخشند / وزنان را مانند چهارپایان می‌چرانند / وپرچم‌های ملت تو را با خون خضاب می‌کنند / ای فرزند کوچک من که به خون آغشته شدی / تو «آه، جواب نده» / وآه، با بازی‌هایی جدیدت جواب نده / ودرحالی که چشمان مادرت در انتظار آمدن من است.

منوچهر آتشی نیز مانند عبدالوهاب بیاتی فضایی از غم و اندوه را در شعرش خطاب به فرزندش به تصویر کشیده و در شعر «وصف گل سوری» دلتنگی خود را برای پسرش «مانلی» که دیگر هرگز او را نخواهد دید، این گونه بیان می‌کند:

وقتی قرار شد تونباشی / در کوچه باد را دشنام دادم / در باد، بادبادک را / که را خطاب کنم / وقتی که می‌گشایم آن دریچه هر روز را / که هر پسین زمستان، قابی / سرشار از هیاهوی از مدرسه به خانه برگشتن تو بود / که را صدا کنم... (آتشی، ۱۳۸۶: ۳۱۰).

تطبیق: نوعی از غم اندوه که از دوری و از دست دادن فرزند در شعر دوشاعر نشأت می‌گیرد، اندوهی حسرت بار را بر شعر دو شاعر حاکم کرده است. الیاتی که گویا فرزندش توسط مزدوران به قتل رسیده است، دلتنگی را در شعرش می‌توان دید که این سروده را خطاب به فرزندش که از او دور شده است، می‌سراید و آتشی نیز این درد دوری را چشیده است و این دلتنگی را با کمک گرفتن از جلوه‌های طبیعی در شعر خود به نمایش می‌گازارد، ولی الیاتی در شعر خود فضای ظلم و ستم حاکم بر جامعه و حکمرانی قدرتمندان ستمگر را به تصویر می‌کشد در حالی که آتشی بیشتر به یادآوری خاطرات گذشته‌اش با فرزندش می‌پردازد.

نتیجه

اکثر شعرای معاصر عرب که تحت تاثیر مکتب رمانتیسم بودند مضامین عشق را به زیبایی در شعر خود آورده‌اند. این عشق همواره با دلتنگی و درد فراق و عدم وصال همراه بوده است، که عواطف شاعران را برای خلق فضایی از مضامین شعرهای عاشقانه و رمانتیک تحریک می‌کرده است. یکی از جلوه‌های این عشق را می‌توان در اشعار عبدالوهاب الیاتی و منوچهر آتشی دید. هر دو شاعر با زبانی ساده، بیانی شیوا و لطیف این مضمون را به تصویر می‌کشند و در بیان دلتنگی خود برای وطن و فرزند و معشوقه‌ای که عشق به وصال او را در سر می‌پروراندند شعرهای بسیاری سروده‌اند. الیاتی این عشق را با ترسیم فضای ظلم و ستم جامعه برای مخاطب ترسیم می‌کند و با زبانی به دور از غموض به بیان حقایق می‌پردازد. آتشی نیز اشعار خود را با عنصر خیال در می‌آمیزد و به یادآوری دوران گذشته می‌پردازد.

منابع

۱. آتشی، منوچهر، (۱۳۸۶)، **مجموعه اشعار منوچهر آتشی**، جلد ۱، تهران: نگاه.
۲. الیاتی، عبدالوهاب، (۱۹۹۵)، **الأعمال الشعرية**، بیروت: دار الفارس للنشر والتوزيع.
۳. _____، (۱۹۹۶)، **خمسون قصیده حبّ**، الطبعة الأولى، بیروت: موسسه العربیه للدراسات والنشر.
۴. _____، (۱۹۶۷)، **المجد للأطفال والیتون**، الطبعة الثانية، القاهرة: دارالکتب العربی لطباعه والنشر.
۵. خلیلیان، مهدی، (۱۳۶۹)، **شرح عشق**، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۶. دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۸۶)، **منوچهر آتشی و اشعارش**، تهران: نگاه.
۷. زرقانی، سید مهدی، (۱۳۸۳)، **چشم انداز شعر معاصر**، تهران: ثالث.
۸. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۴)، **نقد ادبی**، جلد ۲، تهران: امیر کبیر، چاپ چهارم.
۹. سبزیان پور و پیمان صالحی، وحید، (۱۳۹۲)، «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر ملک الشعرای بهار و جمیل صدقی زهاوی»، **نشریه ادبیات تطبیقی**، سال چهارم، شماره ۸، صص ۱۳۷-۱۶۴.
۱۰. سلیمی، علی و اختر سیمین، رضا، (۱۳۹۰)، «تاثیر پذیری شاعران معاصر عرب از مکتب ادبی رمانتیک»، **نقد ادب معاصر عربی**، سال دوم، شماره ۱، صص ۱-۲۶.
۱۱. سید حسینی، رضا، (۱۳۷۱)، **مکتبهای ادبی**، جلد ۱، تهران: گلشن، چاپ دهم.
۱۲. شریفیان و شریف تیموری، مهدی، (۱۳۸۵)، «بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی: براساس اشعار نیما یوشیج و مهدی اخوان ثالث»، **کاوش نامه**، سال هفتم، شماره ۱۲، صص ۳۳-۶۲.
۱۳. فورست، لیلیان، (۱۳۷۵)، **رمانتیسم**، تهران: مرکز، چاپ اول.
۱۴. هیث و برهام، دانکن و جودی، (۱۳۸۳)، **رمانتیسم** (قدم اول)، ترجمه مسعود جعفری جزئی، تهران: نشر و پژوهش شیراز. چاپ اول.